

نقش و جایگاه منطق استدلال استرجاعی در علوم راهبردی

بهرام بیات^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۲۰

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش و جایگاه منطق استدلال استرجاعی در علوم راهبردی به رشته تحریر درآمده است. در این میان، منطق استدلال استرجاعی در کنار دو منطق استدلال قیاسی و استقرایی، از ظرفیت قابل توجهی در پژوهش‌ها به‌ویژه پژوهش‌های راهبردی که دارای ماهیتی پیچیده، پنهان، لایه‌لایه و تکوینی دارند، برخوردار است. از منظر منطق استرجاعی، واقعیت‌ها از حیث هستی‌شناختی در ساختاری کلیت پایه، دارای وابستگی متقابل و پنهان، تکوین و شکل پیدا می‌کنند. بنیان‌های نظری این روش در مکاتبی چون دیالکتیک، پراگماتیسم، نسبی‌گرایی، پست‌مدرنیسم و ریخت‌یابی قابل مشاهده می‌باشد. منطق استرجاعی دارای پنج راهبرد شامل: تفکر خلاف واقع، آزمایش‌های فکری و اجتماعی، مطالعه شرایط آسیب‌شناختی، مطالعه موارد بحرانی و مقایسه موارد متفاوت می‌باشد. همچنین در این منطق، شش مرحله توصیف، دقت و وضوح تحلیلی، بازتوصیف نظری، نمونه‌گیری موارد بحرانی، مقایسه نظری، ساختاربندی و زمینه‌بخشی برای پژوهش در نظر گرفته شده است.

کلیدواژه‌ها: منطق، استرجاع، قیاس، استقراء، موارد بحرانی.

مقدمه

تحقیقات در علوم مختلف بر مبنای اصل استدلال منطقی استوار است. استدلال روند بررسی صحت و سقم گزاره‌ها، مبتنی بر مبانی نظری و شواهد تجربی است. تاکنون دو روش بنیادی استدلال در حوزه علم و پژوهش‌های علمی به‌ویژه در جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار گرفته است که عبارتند از: استدلال قیاسی^۱ و استدلال استقرایی^۲.

در منطق قیاسی، حرکت فرآیند شناخت از کل به جزء ترسیم می‌شود و در روش استقرایی عکس آن، فرآیند شناخت از جزء به کل، سامان می‌یابد. در روش قیاسی، اصلی‌ترین ادعا درباره شناخت، حرکت از بنیان‌های نظری بسیار اساسی است که در سطح کلان و جهانی قرار دارند. به تعبیری، این بنیان‌های نظری منحصربه‌فرد هستند. روش قیاسی می‌پذیرد که مشاهده تحت‌راهنمایی و مفروض نظریه قرار دارد و توسط نظریه هدایت می‌شوند.

در استدلال قیاسی برای آزمون نظریه‌ها و شناخت واقعیت‌ها، فرضیه‌هایی برای آزمون ساخته و در واقعیت به معرض آزمون گذاشته می‌شود که اگر داده‌ها نتوانند فرضیه‌ها را تایید کنند، نظریه رد می‌شود، ولی اگر نظریه بتواند در مقابل آزمون‌ها تاب آورد، تایید می‌گردد. دستاورد اصلی و اساسی این روش استدلال که روش استدلال نظریه‌محور می‌باشد، حرکت در سایه نظریه‌ها و در نهایت تایید یا رد بخشی از نظریه می‌باشد. این روش به فراسوی نظریه‌ها و مرزهای دانش به ندرت حرکت کرده و شناخت را به چشم‌انداز نظریه مورد بررسی محدود می‌نماید. روش استدلال استقرایی که روشی تجربه‌محور یا شواهدمحور است، برای شناخت واقعیت‌ها از مشاهدات تجربی شروع کرده و به فرآیند شکل‌گیری گزاره‌های علمی در موضوع مورد بررسی کمک می‌نماید. این روش به واسطه ماهیت، به شدت محقق‌محور بوده و بدین دلیل، گزاره‌های تشکیل شده از اتقان نظری کمتری برخوردار است و دلیل آن هم، مبنا بودن چشم‌انداز محقق می‌باشد.

دغدغه و مساله اساسی در پژوهش حاضر این است که هر دو روش استدلال استقرایی و قیاسی به‌رغم دارا بودن قابلیت شناخت واقعیت‌ها دارای نقاط ضعف اساسی هستند و بر این مبنا، در ارائه شناخت جامه و مانع با مشکل مواجه هستند. روش قیاسی در سایه نظریه‌ها حرکت کرده و در بسیاری از موارد نظریه‌ها را تایید می‌نماید؛ البته این خود دستاوردی است که اما امکان‌گذار به فراسوی نظریه‌های محدودنگر و رسیدن به مرزشکنی دانش در آن بسیار ضعیف است و از طرف

دیگر، روش استقرایی به واسطه این‌که به چشم‌انداز محقق در مشاهده و تبیین شواهد تجربی استوار است، لذا استنتاج تجریدیافته از این فرآیند نمی‌تواند اتقان قابل‌توجهی داشته باشد. قابل ذکر است که هریک از این دو منطق استدلالی در برخی علوم از قابلیت بسیار بالایی برخوردار هستند؛ به‌عنوان مثال در علوم پوزیتیویستی، روش استدلال استقرایی کارآمدی بسیار شگرفی از خود نشان داده و همچنین در برخی علوم منطقی و عقلی روش قیاسی بسیار کارآمد می‌باشد. با این حال به‌نظر می‌رسد در علوم راهبردی که واقعیت‌ها بسیار پیچیده، چند وجهی، دارای زمینه‌ها و بسترهای متنوع، متعدد و ... هستند، این دو روش استدلال از قابلیت لازم برخوردار نباشند و از طرفی دیگر روش آمیخته و ترکیب این دو نیز به واسطه ماهیت غیرقابل ترکیب آن‌ها با هم آنچنان کارآمد نشان ندهد؛ لذا هدف پژوهش حاضر، ارائه نوع سومی از منطق استدلال است که بتواند قدرت استدلال در علوم راهبردی و امنیت ملی را داشته باشد. این منطق استدلال به‌عنوان منطق استدلال استرجاعی^۱ در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

همچنین پژوهش حاضر درصدد پاسخ به سوالات ذیل نیز می‌باشد:

- منطق استدلال استرجاعی چیست و دارای چه ویژگی‌هایی است؟
- منطق استدلال استرجاعی دارای چه پیش‌فرض‌هایی است؟
- بنیان‌های نظری منطق استرجاعی کدام‌ها هستند؟
- مراحل اساسی و فرآیند تحقیق در منطق استدلال استرجاعی چیست؟

مبانی نظری و پیشینه‌شناسی پژوهش

چیستی منطق استدلال استرجاعی

به‌طور مسلم، منطق استدلال استرجاعی از یک‌سو بر مبنای ایده‌های متبادر شده در ذهنیت و از سوی دیگر ریشه در واقعیت‌های تجربی دارد. استراتژی پژوهش استرجاعی ساخت مدل‌های فرضی به‌عنوان راهی برای کشف ساختارهای واقعی و مکانیزم‌هایی است که در ایجاد پدیده‌های واقعی نقش دارند. فرض اساسی این منطق بر این است که واقعیت‌های تجربی در پس‌زمینه خود از سازوکارهایی ساخته می‌شوند و این سازوکارها را بایستی با عطف توجه به کلیت از یک‌سو و ارتباط بین این سازوکارها از سوی دیگر واکاوی کرد. این سازوکارها معمولاً در نگاه اول، خود را نمایان نمی‌کنند، لذا برای فهم آن‌ها فقط ارجاع به واقعیت‌های قابل مشاهده کافی نیست، یعنی

همان کاری که در استراتژی استقرایی صورت می‌پذیرد؛ بلکه فرایند رفت‌وبرگشت مستمر بین واقعیت‌های تجربی از یک‌سو و همچنین رفت‌وبرگشت مستمر بین نظریه‌های مختلف می‌تواند به کشف واقعیت کمک کند که این مهم، «استراتژی اصلی روش استرجایی» تلقی می‌گردد.

«این روش نه روشی قیاسی است (زیرا قانون پیشین پوشش‌دهنده یا تعمیم فراتاریخی ویژه‌ای وجود ندارد که از آن بتوان روابط بنیادین را استنتاج کرد) و نه روشی استقرایی (زیرا کشف قاعده‌مندی‌های موجود در پدیده‌های مورد مطالعه، خود نمی‌تواند دلالت بر وجود علل بنیادین داشته باشد)، بلکه روشی استنتاجی است. منطق این نوع تبیین استرجایی عبارت است از: تلاش برای تبیین پدیده‌های قابل مشاهده با تدوین فرضیاتی در مورد علل بنیادین» (ساندرز، ۱۳۹۲: ۳۷).

«روش استرجاعی مدلی از مفهوم‌سازی است که مستلزم تشخیص شرایطی است که بدون آن شرایط هیچ چیزی به وجود نمی‌آید. این شکل از استنتاج به شکل‌گیری چهارچوب مفهومی یا نظریه جدید منجر می‌شود» (Samantha B. Meyer and Belinda Lunnay, 2012).

روش استرجاعی اگرچه خیلی شناخته شده نیست، ولی بیشتر در حوزه علوم اجتماعی به کار گرفته شده است و دلیل آن این است که علوم اجتماعی به تعبیر ساده‌تر شامل گفتگوی مستمر بین ایده (نظریه) و شواهد تجربی می‌شود (Ragin, 1994: 55).

در این منطق، محقق بین دانش نظری و شواهد تجربی در حرکت است. در این حرکت دانش نظری به شواهد قابل مشاهده تقلیل نمی‌یابد. بدیهی است که اصطلاح استرجاعی یک روش غریزی از استنتاج است و استلال می‌کند که تمام کشفیات علمی در مرحله استنتاج، از منطق استرجاعی استفاده کرده‌اند (Ayim: 1974, 34).

به‌طور خلاصه، در این منطق، شناخت برمبنای آگاهی پیشین دانشمند و بر آن اساس در واقعیت تجربی گذار از ظاهر پدیداری پدیده‌های اجتماعی به باطن پنهان آن‌ها جریان می‌یابد. در منطق استرجایی در ابتدا برمبنای دانش پیشین، محقق فرضیه‌ای به صورت موقت طرح می‌کند و بر آن مبنای در واقعیت تجربی به معرض آزمون گذاشته می‌شود تا بر اساس آزمون محقق، بتواند از پس ظاهر پدیداری گذر کرده و به عمق واقعیت اجتماعی دست پیدا کند.

پیش‌فرض‌های روش استرجاعی

۱) کلیت نظری

تبیین هر نوع پدیده‌ای بایستی برمبنای تمرکز و توجه به کلیت صورت پذیرد، چراکه هر عنصری به‌عنوان جز و بخشی از کلیت است و شناخت آن نیز فقط از طریق تحلیل کلیت امکان‌پذیر

می‌شود. بر این اساس، در شرایط کلی برای شناخت هر پدیده‌ای بایستی آن را در بستر و زمینه کلی مورد بررسی قرار داد و در این زمینه منطق استرجاعی فرآیندی را در نظر دارد که برای شناخت پدیده‌ها با ارجاع آن به کلیت از یک‌سو و بهره‌گیری از برساخت هماهنگی پدیدارها در ساختار کلی برای تبیین یک پدیده از سوی دیگر اقدام می‌شود.

از منظر کلیت‌گرایی، رفتارها، سنت‌ها و پدیده‌ها نمی‌توانند به‌عنوان وقایع جدا از هم، درک و فهم شوند، بلکه آن‌ها به‌عنوان یک قطعه از یک کل به درستی قابل فهم و درک می‌شوند. در این شیوه، رویکرد جامع‌نگر بسیار نزدیک به زمینه است که زمان، محیط و شرایطی که یک رویداد یا عمل را احاطه کرده است مورد توجه قرار می‌گیرد.^۱

بنیاد اساسی مورد توجه کل‌گرایی در منطق استرجاعی، تقابل کل‌گرایی با «تقلیل‌گرایی معرفت‌شناختی»^۲ است که در آن زمینه و کلیت حاکم بر پدیده‌ها بر بنیان یک یا چند نظریه خاص (همچنان‌که در روش قیاسی مدنظر است) و یا بر اساس شواهد تجربی (همچنان‌که در روش استقرایی مورد توجه است) تقلیل داده شده و کلیت موضوع و به تعبیر درست‌تر موضوع در ساختار کلیت مورد توجه و تامل قرار نمی‌گیرد. منطق استرجاعی با عنایت بر ساختار کلیت به تبیین پدیده‌ها پرداخته و در یک فرآیند رفت‌وبرگشتی مداوم و مستمر بین بنیان‌های نظری و شواهد تجربی، به‌صورت ماریچی^۳ از یک‌سو از تقلیل‌گرایی و از سوی دیگر از تعمیم ناروا پرهیز می‌کند.

۲) به هم وابستگی

از الزامات نگرش کل‌گرایانه به پدیده‌ها، مسئله وابستگی متقابل بین پدیده‌ها می‌باشد. بر این اساس، پدیده‌های اجتماعی همواره به هم وابسته بوده و درای ارتباط متقابل با هم هستند. از این‌رو، فهم این وابستگی متقابل در یک کلیت به شناخت عناصر کمک می‌کند. در این نگرش، تغییر در یک پدیده، مستلزم ایجاد تغییرات در پدیده‌های دیگر است؛ لذا برای فهم هر پدیده‌ای ضرورت دارد که پدیده‌های دیگر هم، فهم شوند و این روند هم‌فهمی پدیده‌ها و همچنین همه‌فهمی پدیده‌ها، روشی را طلب می‌نماید که از حیث استدلال نظری و تبیین عملی، قابلیت لازم را داشته

1- David White, <http://study.com/academy/lesson/holism-in-anthropology-definition-examples.html>

2- Epistemological Reductionism

3- Spiral

باشد. منطق استرجایی با منطق بررسی روابط متقابل و وابستگی بین پدیده‌ها در یک ساختار کلی، مدعی این منطق است که برای فهم یک پدیده از یک‌سو ساختار ارتباطات آن پدیده با سایر پدیده‌ها و از سوی دیگر جایگاه و نقش آن پدیده در ساختار کلیت و زمینه آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

۳) ارجاع

مفهوم ارجاع در فهم پدیده‌های اجتماعی به این امر دلالت دارد که فهم یک پدیده در گرو ارجاع دادن آن به سایر پدیده‌ها و حوزه‌های شناخت است. منطق نظری حاکم بر این دیدگاه هم بر کلیت‌نگری و هم بر وابستگی متقابل بین پدیده‌ها استوار می‌باشد؛ لذا در روند شناخت ارجاع به حوزه‌های دیگر و همچنین ارجاع به نظریه‌های دیگر از ضرورت‌های انکارناپذیر است.

در منطق استرجایی در بررسی پدیده‌ها، حوزه‌های مرتبط با پدیده از دید محقق پنهان نمی‌ماند، بلکه محقق با علم به این‌که هرگونه شناخت در مورد پدیده مورد بررسی بایستی با ارجاع به حوزه‌های دیگر مرتبط با آن پدیده به انجام برسد. برای مثال به‌منظور بررسی روابط استثماری در یک محیط منطقه‌ای، بررسی بُعد سیاسی و یا ساختار قومیتی آن منطقه کافی به نظر نمی‌رسد، بلکه بایستی به‌صورت مستمر و مداوم، ابعاد فرهنگی، اقتصادی، روابط بین‌الملل و حتی سابقه تاریخی استعمار در آن منطقه مورد بررسی قرار گیرد؛ در واقع، در این منطق، محقق از حوزه سیاسی به حوزه‌های دیگر ارجاع می‌دهد و با بررسی آن حوزه‌ها و کشف میزان تاثیر و تاثیر آن حوزه‌ها بر همدیگر، به کشف حقیقت نایل می‌آید. فرآیند دیگر در بحث ارجاع، به نظریه‌ها مربوط می‌شود، یعنی محقق برای بررسی یک پدیده علاوه بر نظریه منتخب تبیین‌گر خود، به سایر نظریه‌ها نیز رجوع کرده و با ارجاع موضوع خود به سایر نظریه‌های رقیب، از چشم‌انداز آن‌ها نیز، موضوع را بررسی تا نقاط کور را کشف نماید.

به‌طور خلاصه، در منطق استرجایی، ارجاع مداوم و مستمر به حوزه‌ها و نظریه‌های دیگر، اتقان علمی افزایش پیدا می‌کند و از آنجایی که موضوعات راهبردی به واسطه ماهیت پیچیده و مرکبی که دارند، ضرورت ارجاع در بررسی آن‌ها انکارناپذیر به نظر می‌رسد.

۴) ماهیت پنهان پدیده‌ها

از منظر منطق استرجایی، پدیده‌های واقعی و آنچه که برای محقق پدیدار می‌شود، لزوماً نشان‌دهنده ارتباط واقعی و بنیادین شرایط به‌وجود آمده آنان نیست؛ بلکه در باطن پدیده‌ها،

ارتباطات پنهانی وجود دارد که محقق بایستی سمت و سوی تحقیق را به سمت آن‌ها سوق دهد و این امر با آزمون صرف نظریه‌های پیشین (کاری که منطق قیاسی انجام می‌دهد) قابل کشف نیست؛ همچنین کشف ارتباط پنهان در پس پدیده‌ها با مشاهده و بررسی ظاهر پدیده‌ها، امکان‌پذیر نیست (کاری که منطق استقرایی انجام می‌دهد). اندیشه وجود زوایا و ساختار پنهان پدیده‌ها، به‌طور عمده توسط پارادایم ساختارگرایی مطرح شده است. این نگرش قائل به وجود ساختارها و الگوهای پنهان و ناآگاه در پس پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی است که رابطه‌ای اندام‌وار با یکدیگر دارند و این الگوها به واسطه این‌که در پس ظاهر پدیدارها پنهان می‌شوند، به راحتی و با روش‌های معمول قابل کشف نیستند؛ لذا بایستی منطقی از روش‌شناسی مورد بهره‌برداری قرار گیرد که توانایی گذار به پس ظاهر پدیدارها را داشته و قابلیت کشف و شناسایی ساختارهای پنهان را داشته باشد. از منظر منطق استرجاعی، فرآیند دقیق رفت و برگشت بین نظریه و واقعیت تجربی به‌طور مرتب و ماریپیچ‌وار برقرار می‌شود.

۵) بنیان‌های نظری منطق استرجاعی

منطق استرجاعی از حیث مبانی نظری، ریشه در بسیاری از مکاتب و پارادایم‌های نظری دارد. ریشه‌های این منطق به صورت مستقیم و غیرمستقیم در بسیاری از نظریه‌ها به‌ویژه نظریه‌هایی که ادعای تبیین‌های عمیق و جامع دارند، یافت می‌شود؛ مانند:

۱-۵) دیالکتیک

ماتریالیسم دیالکتیک با نام مارکس و تا حدودی هگل عجین شده است؛ اگرچه خود آن‌ها هرگز از این اصطلاح استفاده نکرده‌اند، اما در این روش که به ادعای مارکسیست‌ها روش علمی تلقی می‌شود؛ اصل دیالکتیک در واقع بر این بنیان معرفت‌شناختی استوار است که هر پدیده‌ای به‌عنوان جزئی از یک کلیت تلقی می‌شود که برای شناخت آن راهی جز شناخت ابعاد و زوایای پنهان و آشکار آن کلیت وجود ندارد. براین اساس، پدیده‌ها زمانی تن به شناخت می‌دهند که محقق بتواند در یک سازوکار کل‌نگر، ارتباط آن پدیده را با بستر و زمینه، مورد واکاوی و شناسایی قرار دهد. «اصل دیالکتیک در اساس بدین معنی است که هر کلی از وحدت اجزای متناقض تشکیل شده است، به‌طوری‌که فهم هر یک از ابعاد واقعیت، بدون توجه به ارتباط آن با بستر و زمینه، غیرممکن است. بنابراین، روش تحلیل دیالکتیکی روشی است که بر اساس آن هیچ‌یک از ابعاد واقعیت را نمی‌توان مستقل از کلیت روابط اجتماعی و تعیین‌هایی تحلیل کرد که این بعد از واقعیت، بخش

ضروری آنهاست؛ به عبارت دیگر، هر نوع تبیین یک بخش و عنصر، فقط از طریق تحلیل کل امکان‌پذیر است (ساندرز، ۱۳۹۲: ۳۱).

روش تحلیل دیالکتیکی با معرفت‌شناسی کل‌نگر خود، یک بحث دیگر به میان می‌آورد و آن این است که، چون پدیده‌های اجتماعی مجزا از هم در نظر گرفته نمی‌شوند، لذا برای تحلیل نیز نمی‌توان آن‌ها را مجزا تحلیل کرد؛ بلکه به واسطه این‌که پدیده‌ها به هم مرتبط بوده و دارای وابستگی چندگانه با هم هستند، لذا تغییر در یکی از حوزه‌های کلیت به تغییرات سایر حوزه‌ها مربوط می‌شود. بنابراین برای تحلیل تغییرات یک حوزه، به عنوان مثال حوزه اقتصادی، بایستی این تحلیل با «ارجاع» به سایر حوزه‌ها بر فرض سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی تبیین شود. بر همین مبنا، بنابه نظر مارکس، برای فهم شرایط نامساعد نیروی کار، بایستی تحلیل بتواند با ارجاع به حوزه سیاسی و قدرت و تحلیل نیروهای تولید، این شرایط را فهم کند. در منطق دیالکتیک، روند حرکت رفت و برگشت مداوم و مستمر بین حوزه‌ها و ارجاع فهم یک حوزه به بررسی حوزه‌های دیگر، بهره‌گیری از روش استدلال استرجایی را به عنوان ضرورتی انکارناپذیر مطرح می‌کند.

نکته مهم دیگر در منطق دیالکتیک بر این مفروض نظری استوار است که «واقعیت» به ندرت به صورت مستقیم در خودآگاه بازتاب می‌یابد. لذا برای فهم واقعیت، بایستی با تمسک به روش‌های علمی، بتوان از پس ظاهر پدیده‌ها عبور کرده و ماهیت پنهان آن‌ها را که تحریف شده است، کشف و شناسایی کرد. این فرآیند کشف ساختارهای پنهان شده در ظاهر پدیده‌ها نه از روش استدلال قیاسی و نه از روش استدلال استقرایی، بلکه با روش استدلال استرجایی امکان‌پذیر می‌باشد.

۲-۵) پراگماتیسم

اصطلاح پراگماتیسم اشاره به دیدگاهی دارد که سعی می‌کند خود را از حیث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی از مباحث نظری بغرنج و چالش برانگیز دور نگه دارد. بر مبنای این دیدگاه، سودمندی عملی هر نظام معرفتی برای بکارگماری آن بسیار مهم‌تر از چالش‌های بی‌پایانی است که سوال از تقدم و تاخر وجود شناختی پدیده‌ها را مطرح می‌کند؛ برای مثال، پراگماتیسم خود را درگیر تقدم و تاخر بین فرد یا جامعه نمی‌کند، بلکه مهم برای پراگماتیسم این است که بین فردمحوری یا جمع‌محوری، کدام نگرش در حال حاضر از سودمندی تحلیلی بالایی برخوردار است. «چارلز پیرس» اعتقاد دارد که عقاید و دانش نظری در واقع، قواعدی برای عمل در نظر

گرفته می‌شوند. از این‌رو، مفاهیم ذهنی به دلیل اینکه در ایجاد رفتارها به کار می‌آیند و دارای کاربرد عملی هستند، دارای ارزش و اهمیت می‌باشند.

چارلز ساندرز پیرس (۱۸۳۹ - ۱۹۱۴) معیار پراگماتیک را رشد و گسترش داد؛ البته نه‌راهی برای حقیقت، بلکه، کشف معنا.

ویلیام جیمز (۱۸۴۲ - ۱۹۱۰) عمومی و موجه‌ساختن این‌که معرفت مبتنی بر تجربه می‌تواند سودمند باشد را مطرح ساخت. صلاحیت او در فلسفه و وابستگی او به واقع‌گرایی عقل مشترک یا فهم عام، پراگماتیسم را به صورت فلسفه قابل احترامی درآورد.

جان دیوئی (۱۸۵۹ - ۱۹۵۲) پراگماتیسم را به عنوان فلسفه نظام‌دار امریکایی مشخص شکل داد. به نظر دیوئی، رسالت فلسفه انتقادی، سازندگی و بازسازی است (شعاری‌نژاد، ۱۳۸۳).

۳-۵) پست‌مدرنیسم

پست‌مدرنیسم در واقع با بروز بحران جدی در حوزه معرفت‌شناسی مدرنیته به واسطه توسعه و گسترش تردیدهای جدی و بنیان‌برافکن در مبانی هستی‌شناختی آن، پا به عرصه علم گذاشت. این تفکر و نگرش به عالم، اولین بار در سال ۱۹۳۹ توسط «توین بی»^۱ مطرح و در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی در سطح وسیعی به کار گرفته شد و امروز به یکی از مکاتب جدی حاکم بر تفکر غرب در ساحت‌های گوناگون تبدیل شده و حوزه‌های مختلفی را تحت‌تاثیر خود قرار داده است. «پست‌مدرنیسم، امکان ایجاد یک هستی‌شناسی بنیادین را که بتواند آخرین مأوای حیات اجتماعی باشد، زیر سوال می‌برد. این بدان معنی نیست که معنا و کنش اجتماعی هیچ اساس و پایه‌ای ندارد، بلکه به این معناست که خود این پایه، بی‌ثبات و تاحدی سازماندهی نشده است و درنهایت به شکل ورطه گاهی در می‌آید که در آن، بی‌نهایت بازی اتفاق می‌افتد و تمام تلاش‌ها برای ایجاد هویت اجتماعی، به شیوه‌هایی موقتی تبدیل می‌شوند که درصدد هستند هویت‌های سیاست‌پرورده را عینی یا طبیعی جلوه دهند. از دید رهیافت پست‌مدرن، نظریه، همان‌قدر که ابزار تحلیل است، موضوع تحلیل نیز هست» (تاجیک، ۱۳۸۷: ۱۱۶).

«پست‌مدرنیسم، خواه بخشی از مدرنیسم و تداوم آن باشد و خواه ماهیتاً با مدرنیسم فرق داشته باشد، در مقایسه با مدرنیسم، بر آن است تا سطوح جامع و وسیع‌تر فرهنگ را در معرض تأثیر انقلابی و محتوایی قرار دهد. این مکتب دارای ویژگی‌هایی از این قبیل است:

- نفی فرا روایت و جامعیت هرگونه فکر، عقیده و اندیشه؛

- اعلان پایان و بی‌اعتباری ایدئولوژی؛
- انکار حقیقت ثابت و عینی، به‌گونه‌ای که نظریه‌پردازان پست‌مدرن وانمود می‌کنند هیچ معیار و استاندارد معینی در مورد باورها وجود ندارد؛
- برخورد انتقادآمیز نسبت به هر نوع معرفت‌شناسی. این ویژگی پست‌مدرنیسم که مشخصه نقد تمام‌عیار است، آن را از فلسفه مدرنیسم جدا می‌سازد. پست‌مدرنیسم، برخلاف مدرنیسم، قطعیت، علیت و جامعیت را مورد نقد قرار می‌دهد، در صورتی که امثال این امور، مقبول نظریه‌پردازان مدرنیسم واقع شده بود؛
- ارائه جریان فکری التقاطی بر اساس مبانی و عناصر التقاطی» (رهنمایی، ۱۳۸۱: ۱۹۵).

روش‌شناسی پست‌مدرن، تکیه خود را بر ناهمگونی گذاشته است. از این‌رو، ناهمگونی را به‌جای واحدهای تحلیل زمانی- مکانی محور تحلیل خود قرار می‌دهد و با تأکید بر «هم‌اکنون»، «همین‌جا» و تمرکز بر کثرت فرهنگ‌ها، بررسی عام را کنار گذاشته و بررسی محلی را اصیل و عملی می‌انگارد. در عرصه هنر نیز نقش پیشناز را رد می‌کند. برخلاف دید ناشی از عصر روشنگری، وجود یک مسیر همگون تاریخی یا جهت‌های «آوانگارد برای پیشرفت تمامی بشر در جوامع مختلف را نفی می‌کند و قائل به وجود تحول می‌شود. بدین معنی که فرهنگ‌های متفاوت با سرعت‌های متفاوت و در زمان‌های» گوناگون متفاوت، مسیرهای متفاوتی را طی می‌کنند. بر این اساس، پست‌مدرنیسم با به پرسش کشیدن دستاوردهای علمی، روش‌شناختی و اجتماعی مدرنیته و روشنگری، به شالوده‌شکنی ترکیب‌زدایی، تعریف‌زدایی، کل‌زدایی، مرکز‌زدایی، راززدایی و ... از تمامی دیدها و بینش‌های متداول همت می‌گمارد (تاجیک، ۱۳۸۷: ۱۲۴). پست‌مدرنیسم با توسل به این مفاهیم و ابزارهای روش‌شناسی، توانسته است تحولی بنیادین و براندازانه در رویکردهای فلسفه علم و در کلّ جریان‌های روش‌شناسی و رویکردهای نظری و عملی موجود در روش تحقیق ایجاد کند، به‌طوری‌که برخی از آن‌ها به نوعی انقلاب روش‌شناسی و تحول بنیادین در روش‌های تحقیق یاد می‌کنند (نوذری و شیخ‌لر، ۱۳۸۹: ۴۰).

۶) ریخت‌یابی

ریخت‌یابی در واقع فرآیند شکل‌گیری واقعیت‌ها در بستر اجتماعی را بیان می‌کند و بر این اساس، واقعیت‌های اجتماعی شیئیت‌یافته نیستند؛ یعنی واقعیت‌ها به‌عنوان یک شیء، در نظر گرفته

نمی‌شوند، بلکه واقعیت‌های اجتماعی از حیث هستی‌شناختی ماهیتی لایه‌لایه، تکوینی و مشروط‌سازی دارند.

«تاکید آرچر بر مفهوم تکوین است و تکوین فرآیندی است که از طریق آن، تغییرات متناوب پیچیده نه‌تنها به دگرگونی در ساختار نظام‌ها، بلکه به تغییراتی در محصول تمام‌شده‌ی آن‌ها نیز منجر می‌شوند. تکوین بر این دلالت می‌کند که کیفیت‌های پدیدار شونده‌ای وجود دارند که از کنش‌های متقابل که آن‌ها را به وجود می‌آورد، جدایی‌پذیرند. همین‌که ساختارها پدیدار می‌شوند، بر کنش متقابل تاثیر می‌گذارند و آن را تغییر می‌دهند. این فرایند به توالی‌ها و چرخه‌های بی‌پایان دگرگونی در طول زمان توجه دارد. برخلاف تکوین، ایستایی بر عدم‌تغییر دلالت می‌کند» (ریتزر، ۱۳۸۲: ۷۱۰).

فرآیند تکوین و شکل‌گیری از حیث روش‌شناختی، ماهیتی رفت‌وبرگشتی بین واقعیت‌ها و از منظر آرچر، بین ساختار و عامل دارد و روش استرجایی از این حیث، قابلیت قابل‌توجهی برای شناخت پیدا می‌کند. آرچر در تحلیل پویایی نظام‌های فرهنگی، بر بسط معانی فرهنگی در فرایند کنش متقابل فرهنگی - اجتماعی تاکید می‌کند. در چارچوب تحلیلی وی، این بسط شامل فرآیند تکوین که می‌تواند در برابر ایستایی قرار گیرد، می‌باشد. این اصطلاح‌ها در نظرگاه آرچر، به خود فرهنگ برمی‌گردند، نه به کنش متقابل یا ساختار اجتماعی. تکوین شامل بازخورد مثبتی می‌شود که در آن کج‌روی‌های فرهنگی و نیز تکثر و توسعه تقویت می‌شود، درحالی‌که، ایستایی شامل بازخوردی منفی می‌شود که در آن نوآوری رد می‌گردد و الگوهای فرهنگی موجود باقی می‌مانند (Johnson, 2008: 522). در جمع‌بندی مختصر از نظر آرچر، جامعه به‌عنوان یک نظام باز در نظر گرفته می‌شود که در متن و بستر آن، ساختارهای اجتماعی و فرهنگی بازتولید می‌شوند و در عین حال این بازتولید ساختاری اجباری و تعیین‌بخش برای عاملیت انسانی ندارد، بلکه رابطه بین ساختارهای فرهنگی و اجتماعی با عامل‌ها، رابطه رفت‌وبرگشتی دارند و این رابطه، تاثیر و تاثر متقابل با فرآیند ریخت‌یابی دارد. آرچر با این فرآیند، در مقابل فرآیند ساخت‌یابی گیدنز قرار می‌گیرد. از این‌رو، منطق شناخت رابط و فرآیند ریخت‌یابی نه جزء روش‌های از بالا به پایین و نه جزء روش‌های پایین به بالا و نه حتی جزء روش‌های ترکیبی و مرکز‌محور است که آرچر هر سه را رد می‌کند. به نظر آرچر در یک نظام اجتماعی، روابط متقابل بین ساختارها و عامل‌ها از یک‌سو و ساختارها و فرهنگ‌ها به‌همراه منابع مادی از سوی دیگر، شرایط احتملی را برای فعالیت عاملین فراهم

می‌کنند. در خلال این فعالیت‌ها آن‌ها ممکن است به بازتولید ساختارها (ایستایی) یا تغییر آن‌ها (تکوین) گرایش یابند و این فرآیند تکوین، ساختاری رفت‌وبرگشتی و استرجاعی دارد.

راهبرد های منطق استرجاعی

برای بهره‌گیری از روش استرجاعی، دانمارک و همکاران (۱۹۹۷) پنج راهبرد ذیل را پیشنهاد داده‌اند:

۱) راهبرد تفکر خلاف واقع

در تفکر خلاف واقع، با استفاده از بینش و دانش نهفته قبلی درباره پدیده‌های مورد بررسی، به تدوین سوال‌های اساسی درباره شرایط عدم‌امکان وجود پدیده‌ها و روابط بین آن‌ها پرداخته می‌شود. بدین‌وسیله به پرسش از ضرورت وجود علت‌ها با سوال از شرایط عدم‌حضور آن‌ها جواب داده می‌شود.

«به‌عنوان محقق ما همواره به این امر توجه داریم که اگر شرایط طور دیگری بود، پدیده‌ها چگونه امکان وجود پیدا می‌کردند. افراد تفکر خلاف واقع را روزانه زمانی‌که بر روی یک تصمیم متمرکز می‌شوند، می‌بینیم که به عواقب تصمیم خود در شرایط انتخاب جایگزین فکر می‌کنند» (Coricelli and LRustichini, 2010).

این نوع تفکر که با نام تفکر خلاف واقع (یا واقعیت‌گریز) شناخته می‌شود به توانایی انسان‌ها در تصور سایر جنبه‌ها برای اتفاقات واقعی اشاره دارد (Roese & Olson, 1990). به‌عبارت دیگر، انسان‌ها اتفاقات و رویدادها را نه تنها بر اساس آنچه که عملاً اتفاق افتاده، مورد ارزیابی قرار می‌دهند بلکه به این فکر می‌کنند که آن حادثه چگونه می‌توانست به‌طور متفاوتی رخ دهد (میلر و تورنبول، ۱۹۹۲). این تفکر می‌تواند دارای ابعاد مختلفی مانند جهت، ساختار و معیار ارجاع باشد (روس و اولسون، ۱۹۹۵) که با یکدیگر در تعامل هستند.

۲) راهبرد آزمایش‌های فکری و اجتماعی

در این راهبرد، بنیان‌های اساسی جهان مفروض، مورد پرسش‌های دقیق قرار می‌گیرد و فلسفه این‌گونه پرسشگری این است که جهان دارای ابعاد و ساختارهای پیچیده با اجزا و عناصر مرتبط با آن‌ها می‌باشد که تنها با دقت در پرسش‌های دقیق و جزئی امکان کشف پیدا می‌کند.

«محققان در راهبرد آزمایش‌های فکری و اجتماعی، کارشان را با تصویرسازی جهان مفروض از طریق طرح سؤالاتی از جزئیات جهان شکل می‌دهند» (Tetlock and Belkin 1996).

«این راهبرد، مشابه راهبرد تفکر خلاف واقع، به دنبال تشخیص عوامل متشکله پدیدارهای روزمره می‌باشد، ولی برخلاف آن، راهبرد در آزمایش‌های اجتماعی محقق بر روی مکالمات و کنش‌های متقابل اجتماعی متمرکز می‌شود» (Samantha B. Meyer & Belinda Lunnay, 2012).

۳) راهبرد مطالعه شرایط آسیب‌شناختی

مطالعه زمینه‌ها و بسترهای شکل‌گیری شرایط آسیب‌شناختی، به محقق کمک می‌کند تا شرایطی را که در آن پدیده‌ها امکان شکل‌گیری پیدا می‌کنند، شناسایی و احصا کند.

این روش نسبت به برخی شرایط خاص، علایق واکاوی بسیار مشهودی وجود دارد:

- شرایطی که در آن، سازوکارها تخریب و یا به چالش کشیده شده‌اند؛

- در موارد بحرانی، سازوکارها در شکل خالص ظهور پیدا کرده‌اند (Danermark et al. 1997).

۴) راهبرد مطالعه موارد بحرانی

شرایط بحرانی برای بررسی‌های علمی، فرصت مغتنمی است؛ چراکه در این شرایط، پدیده‌های اجتماعی در خالص‌ترین شکل خود رخ می‌نمایند. به‌عنوان مثال، در حوزه امنیت عمومی، بحث فوریت‌های پلیسی به‌عنوان یک مورد بحرانی در نظر گرفته می‌شود و اینجا بحث اعتماد به پلیس یا عدم‌اعتماد به پلیس که شرایط «خطرپذیر» تلقی می‌شود، خود را خالص‌تر از شرایط معمولی نشان می‌دهد؛ لذا برای بررسی موضوع «سرمایه اجتماعی پلیس» در روش استرجاعی، یکی از راهبردهای مورد توجه، بررسی شرایط آسیب‌شناختی و موارد بحرانی است که موضوع را به سمت کشف حقیقت رهنمون می‌کند.

۵) راهبرد مقایسه موارد متفاوت

در روش استرجاعی، یکی از راهبردهای قابل توجه برای محققین، می‌تواند مقایسه موضوعات متفاوت برای بررسی زمینه‌ها و بسترهای بروز و ظهور پدیده‌ها و کشف نقاط افتراق و اشتراک با موضوع بررسی باشد.

در این راهبرد، محقق تعدادی موضوع را انتخاب و مورد مطالعه قرار می‌دهد که این موضوعات از حیث ساختاری با موضوع مورد تحقیق در یک ساختار فرض می‌شوند، ولی از جنبه‌های دیگر با موضوع مورد تحقیق تفاوت دارند. مطالعه موارد متفاوت به منظور کشف ساختارهای مشترک، محقق را کمک می‌کند تا با این روش، از ظاهر پدیده‌ها عبور کرده و ماهیت ذاتی و پنهان پدیده‌ها را کشف نماید که به‌رغم تفاوت در ظاهر، در ساختارهای پنهان، مشترک هستند.

روش پژوهش

در پژوهش حاضر از روش تحلیلی-اسنادی بهره گرفته شده است. بر این اساس، اسناد تاریخی و مکتوب مربوط به موضوع، جمع‌آوری، بررسی، تحلیل و مقوله‌های موردنظر در راستای رسیدن به پاسخ‌ها به سوال‌های مطرح شده، استخراج، ترکیب و جمع‌بندی شده است.

یافته‌های پژوهش

کاربرد روش استرجاعی در مطالعات راهبردی

با توجه به جایگاه و نقش انکارناپذیر منطق استرجاعی در حوزه‌های مختلف علوم، در این بخش سوال اساسی این است که منطق استرجاعی در مطالعات راهبردی از یک‌سو دارای چه ضرورتی دارد؟ و از سوی دیگر، چه کاربردهایی برای این حوزه قابل تصور می‌باشد. بدین‌منظور به ضرورت‌ها و کاربردهای فراتحلیل در مطالعات راهبردی اشاره می‌شود:

چستی مطالعات راهبردی

اساس و بنیان مطالعات راهبردی تمرکز بر روی موضوع «راهبرد» است. راهبرد در ابتدا در علوم نظامی مطرح و به‌عنوان هنر به‌کارگیری ظرفیت‌ها و مقدرات نیروهای خودی مبتنی بر وضعیت جو، زمین و دشمن تعریف شد. به تدریج راهبرد از حوزه نظامی به سایر حوزه‌ها رسوخ کرد و امروزه به‌عنوان مفهومی در نظر گرفته می‌شود که به فرآیند تعیین اهداف کلان، ماموریت، مقاصد و هدف‌های اساسی و بلندمدت یک مجموعه و پذیرش جریان اقدامات و تخصیص منابع ضروری برای دستیابی به هدف‌های کلان می‌پردازد.

هدلی بول^۱ «راهبرد را استفاده از نیروهای نظامی به‌منظور دستیابی به مقاصد سیاسی» تعریف می‌کند.

کالین گری^۱ بر این اعتقاد است که راهبرد در رابطه بین قدرت نظامی و قصد سیاسی قابلیت تعریف دارد. بر این اساس، مطالعات راهبردی به طور کلی بر نحوه برقراری ارتباط بین اهداف غایی و ابزارها و روش‌های نیل به آن اهداف متمرکز شده است. از این رو، مطالعات راهبردی طیف گسترده‌ای از موضوعات و مسائل را دربر می‌گیرد که ماهیت این مسائل با جنبه‌نگری، چندبُعدی‌انگاری، چندعلتی بودن، لایه‌لایه بودن و داشتن سطوح متعدد است که برای تحلیل این مسائل، منطق استدلالی قیاسی و استقرایی از جامعیت لازم برخوردار نیستند، بلکه نیازمند منطق استدلالی جدیدی است که این هدف با روش استدلال استرجاعی قابل حصول است.

ضرورت‌های روش استرجاعی در مطالعات راهبردی

ضرورت روش استرجاعی در مطالعات راهبردی در چند گزاره اساسی به شرح ذیل قابل بیان است:

- سطح نگرش و افق چشم‌انداز در مطالعات راهبردی ایجاب می‌نماید که در موضوعات راهبردی، روش استرجاعی صورت پذیرد چراکه معمولاً مطالعات و پژوهش‌های راهبردی، اطلاعات و داده‌های ذی‌قیمتی را فراهم می‌آورند که انجام روش استرجاعی می‌تواند در اهداف راهبردی قابل توجه باشد.

- موضوعات راهبردی موضوعاتی پیچیده، بغرنج و دارای علل و زمینه‌های متعدد و متفاوتی هستند؛ لذا شناسایی و تحلیلی این علل از طریق روش استرجاعی با اتقان بیشتری صورت می‌پذیرد.

- ماهیت و ذات مسائل راهبردی، پنهان‌بودن و چندبُعدی بودن روابط بین متغیرها می‌باشد که ادعای روش استرجاعی، کارآمدی در این حوزه می‌باشد.

- وجود رویکردها و الگوهای راهبردی و انجام مطالعات راهبردی، ضرورت بازنگری راهبردی بر اساس منطق روش استرجاعی را انکارناپذیر کرده است.

- بهره‌گیری از مبانی نظری، روش‌ناختی و منطق تجزیه و تحلیل‌های متفاوت در پژوهش‌های راهبردی، ضرورت انسجام‌بخشی و هم‌افزایی تحقیقات و مطالعات راهبردی را از طریق روش استرجاعی روشن ساخته است.

زمینه‌ها و بسترهای کاربرد روش استرجایی در مطالعات راهبردی

زمینه‌ها و بسترهای کاربرد روش استرجایی در حوزه مطالعات راهبردی در چند محور قابلیت اجرا پیدا می‌کند که عبارتند از:

- حجم زیاد و روز افزون تحقیقات و مطالعات در حوزه راهبردی و ضرورت ترکیب و تلخیص نتایج آن‌ها

امروزه حجم قابل توجهی از تحقیقات و پژوهش‌ها در موضوعات مختلف در حوزه راهبردی صورت می‌گیرد و هر روز هم بر تعداد این‌گونه تحقیقات اضافه می‌گردد، بالطبع برای استفاده مناسب، مفید و به‌موقع از این تحقیقات، بایستی نتایج تلخیص و ترکیب گردند که این مهم از طریق روش استرجایی قابل انجام می‌باشد.

- وجود تعارض و ناسازگاری در یافته‌های تحقیقات و پژوهش‌های راهبردی به‌ویژه در راهبردها و الگوهای راهبردی

در طی دهه اخیر، خوشبختانه در کشور توجه زیادی نسبت به انجام تحقیقات و پژوهش‌های راهبردی در موضوعات متعدد و متنوع صورت گرفته است و این اقبال علاوه بر تنوع موضوعی، از حیث روش‌شناختی نیز تنوع پیدا کرده است که این امر می‌تواند آسیب‌ها و پیامدهای روش‌شناختی دربر داشته باشد؛ چراکه تنوع روش‌شناختی قاعدتاً زاینده تنوع معرفت‌شناسی است و این امر در صورت گسترش و تعمیق می‌تواند در حوزه راهبردی، مساله و مشکل تولید نماید و کاربرد تحقیقات و پژوهش‌های راهبردی را با مشکل مواجه سازد. بر این اساس، در این حوزه با ناسازگاری و تعارض در یافته‌ها مواجه می‌شویم که کاربست راهبردها را عملاً غیرممکن می‌سازد؛ لذا برای غلبه بر این مشکل، روش استرجایی می‌تواند انسجام‌بخشی با هدف کاربست را در تحقیقات فراهم آورد.

- تشخیص حوزه‌های تحقیقاتی و پژوهشی مغفول در حوزه مطالعات راهبردی

بر اساس تدوین نقشه مسائل راهبردی کشور از طریق فراتحلیل، می‌توان نقاط استراتژیکی که در عطف توجه تحقیقات قرار نداشته و مورد غفلت قرار گرفته‌اند را شناسایی کرد.

نقش روش استرجایی در اتقان و استحکام راهبردها

با توجه به این‌که معمولاً در تحقیقات و مطالعات راهبردی در اکثریت معرفت‌شناسی‌ها و روش‌ها، راهبردهای تدوین شده بر بستری از اعتباریابی‌های کمی (مثل روش دلفی چندراند، روش سوات و ...) صورت‌بندی می‌گردند، لذا راهبردهای تدوین شده با این روش‌ها و استراتژی‌های پژوهشی

چه از حیث اهمیت و چه از حیث اولویت، با مشکلاتی مواجه می‌شوند و از عمده دلایل مشکل در پیاده‌سازی چنین راهبردهایی، مشکل استحکام تدوین است؛ از این رو با انجام روش استرجاعی، راهبردهای تدوین شده در تحقیقات منفرد بازترکیب و بدین جهت استحکام بیشتری پیدا می‌کنند.

مراحل روش استرجاعی

دانمارک (۱۹۹۷) شش مرحله را برای توضیح تحقیقی که از روش استرجاعی استفاده می‌کند، مشخص کرده است:

- مرحله اول: توصیف

هر تحقیقی به‌ویژه در علوم اجتماعی و مطالعات راهبردی از یک موضوع طبیعی و واقعی شروع می‌شود. در این مرحله، محقق از یک سو به جایگاه و نقش خود در تحقیق، اشراف پیدا می‌کند و از سوی دیگر، سعی می‌کند با توصیف دقیق موضوع تحقیق از فرآیند تحریف که در ابعاد مختلف می‌تواند بروز و ظهور پیدا کند، جلوگیری نماید.

به‌طور خلاصه مرحله توصیف شامل موارد زیر می‌باشد:

- شروع از واقعیت؛

- شناسایی و احصاء پدیده‌ها، اتفاقات و موقعیت‌هایی که به تحقیق تجربی منجر می‌شود؛

- توجه به نقش توصیف در فرآیند تحقیق و تفسیر یافته‌ها؛

- توجه به مفروضاتی که محقق را در فرآیند تحقیق درگیر می‌کند؛

- آگاهی از این نکته که تعصبات شخصی و پیشینی محقق به شدت فرآیند تحقیق را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛

- استفاده از تکنیک «حیطه‌بندی» یا «طبقه‌بندی» به‌منظور در پراکنش قرار دادن تعصبات شخصی و مصون نگه‌داشتن تحقیق از تحریف.

- مرحله دوم: دقت و وضوح تحلیلی

در این مرحله از منطق استرجاعی که از مهم‌ترین مراحل استدلال استرجاعی محسوب می‌شود، موضوع تحقیق بایستی مورد واسازی قرار گیرد تا ابعاد و زوایای آن مشخص و به‌صورت دقیق شفاف شود. یکی از روش‌های واسازی و دقت‌افزایی، نقد نظریه از طریق جداسازی حوزه‌های خاص موضوع برای تدوین سوال‌های پژوهش می‌باشد.

روش دیگر برای وضوح تحلیلی، بهره‌گیری از انتقادات صورت‌گرفته از نظریه تبیین‌گر می‌باشد که با نقد نظریه، اجزا و عناصر موضوع را در معرض اصلاح و ارتقا قرار می‌دهد.

- مرحله سوم: بازتوصیف نظری

این مرحله از روش استرجاعی، به مساله بسیار مهم باز توصیف نظری اختصاص دارد. این مرحله شامل فرآیند تفسیر و بازتوصیف جنبه‌ها و عناصر متفاوتی از نظریه‌ها و چهارچوب‌های مفروض می‌شود (Meyer et al, 2008).

بازتوصیف نظری در روش استرجاعی مرحله بسیار حساسی از روند پژوهش تلقی می‌گردد. برخلاف روش‌های دیگر، مبنای روش استرجاعی بر این است که یافته‌ها در وهله اول امکان تدوین گزاره‌ها را نمی‌دهند، بلکه بایستی یافته‌ها از منظر دیدگاه‌های تفسیری متفاوت و رقیب به محک زده شود تا امکان تاب‌آوری آن‌ها مورد آزمون قرار گیرد.

در این مرحله، موضوع تدوین شده و مدل یافته تحقیق برای اتقان بیشتر با مدل‌های دیگر مورد مقایسه تطبیقی قرار می‌گیرد. در این عرصه، مدل‌های رقیب به‌عنوان مدعیانی جدی در نظر گرفته می‌شوند که ادعای جدی در تفسیر متفاوت را مطرح می‌نمایند.

در این مرحله با مقایسه مدل نظری با مدل‌های نظری جایگزین و آکاوی ایده‌های اصلی تحقیق در نظریه‌های جایگزین و هماهنگ‌سازی آن‌ها، طرح تحقیق بازشکل‌دهی می‌شود. (Alexander.1996; Lupton 1997)

بازتوصیف نظری در روش استرجاعی، تدوین و غنی‌سازی مجدد مدل نظری است تا بتواند در تبیین واقعیت‌ها و بر اساس شواهد تجربی مجدد، از پس آزمون‌های جدی‌تر با موفقیت بیرون بیاید.

- مرحله چهارم: نمونه‌گیری موارد بحرانی

منطق این نوع نمونه‌گیری در این مرحله، مبتنی بر این پیش‌فرض است که واقعیت‌های مکنون و پنهان در شرایط عادی کمتر به شکار محقق می‌آیند، ولی در موارد بحرانی و حاد، واقعیت‌ها، زمینه و بستر بروز و ظهور پیدا می‌کنند. شرایط بحرانی در حد اعلا خود سناریوهای شدید و بدبینانه را مورد عنایت قرار داده و بر این اساس نهاد تصمیم‌گیر را با پیامدهای تصمیم آشنا می‌سازد تا بر این اساس، بتواند سودمندترین تصمیم را اتخاذ نماید.

- مرحله پنجم: مقایسه نظریه‌ها

در این مرحله از روش استرجاعی، مقایسه نظریه‌های مختلف مورد توجه قرار می‌گیرد تا قدرت تبیین‌گری هر یک از آن‌ها نسبت به موضوع تحقیق مشخص گردد. مبنای منطقی این امر بر این پیش‌فرض استوار است که هر یک از نظریه‌ها، موضوع تحقیق را بر مبنای نظام هستی‌شناختی و

معرفت‌شناختی خود به صورت متفاوت مورد تبیین قرار می‌دهد از این منظر، تبیین‌های متفاوتی از موضوع توسط نظریه‌ها ارائه شود. مقایسه نظریه‌ها با این هدف صورت می‌پذیرد که بررسی گردد که نظریه ارائه شده در مواجهه با نظریه رقیب، تا چه اندازه قدرت مقاومت دارد. در این مرحله یک احتمال این است که داده‌های تجربی، نظریه تبیین‌گر را تایید نکنند و نظریه توسط نظریه‌های رقیب به چالش کشیده شود. احتمال دیگر این است که شواهد تجربی نظریه را تایید نمایند، ولی مزیت اصلی در روش استرجاعی این است که نظریه در مقایسه با نظریه‌های دیگر و به کمک آن‌ها تکمیل شده و توسعه یابد.

– مرحله ششم: ساختاربندی و زمینه‌بخشی یافته‌ها

در این مرحله به‌عنوان مرحله نهایی در روش استدلال استرجاعی، هدف این است که بتوان برای داده‌ها و یافته‌ها با کمک تبیین نظری، ساختارهای جدیدی را تدوین و آن‌ها را در زمینه‌های خاص تجمیع کرد. در این مرحله، سازوکارهای خاص به تدریج در مقوله‌های مشخص تبیین و توضیح داده می‌شوند. در این مرحله، شرایط خاصی که در به‌وجود آوردن پدیده مورد بررسی نقش ایفا می‌نمایند، مورد تاکید قرار می‌گیرند.

در این استدلال معرفت‌شناسی و روش‌شناسی بر تکنیک‌هایی چون «چندگانه‌سازی»^۱، «متمم‌سازی»^۲، فراتحلیل، فراترکیب و همچنین روش‌های آمیخته^۳ برای جمع‌آوری اطلاعات و روش‌های ترکیبی، معادلات ساختاری، مدل‌های ریاضی برای تجزیه و تحلیل و تدوین یافته‌های تحقیق استفاده می‌شود.

چندگانه‌سازی که با اصطلاحاتی چون مثلثی کردن و سه‌سویه کردن هم نام برده می‌شود، به کاربرد بیش از یک روش، نظریه، تکنیک و منابع برای انجام تحقیق اشاره دارد که به‌طور مداوم قابلیت رفت‌وبرگشت و ارجاع به یکدیگر برای شناخت ابعاد و زوایای پنهان پدیده‌ها را دارد. متمم‌سازی به محقق اجازه می‌دهد تا درک کامل‌تری از مساله به دست آورد که با استفاده توأمان و رفت‌وبرگشتی از انواع داده‌ها، نظریه‌ها، منابع و ... بتواند واقعیت را در کلیت و تمامیت آن بفهمد (فراستی، ۱۳۹۵: ۲۶).

روش آمیخته به‌ویژه «روش آمیخته متوازی»^۱ یکی از روش‌های نوین در تحقیقات است که برای منطق استدلال استرجاعی قابل استفاده است؛ چراکه به محقق اجازه می‌دهد که به‌طور هم‌زمان از روش‌های کمی و کیفی برای فهم پدیده‌های پیچیده استفاده نماید.

روش آمیخته متوازی می‌تواند امکان‌هایی را برای محقق فراهم آورد تا درگیری بی‌واسطه‌ای با مجموعه داده‌ها داشته باشد و این مهم از طریق واداشتن محقق به تامل در یافته‌های هر مرحله و پرسش‌افکنی‌های جدید که اساساً معطوف به مساله تحقیق هستند، صورت گیرد، به‌جای این‌که محقق صرفاً بهره‌برداری سطحی و غیرنظری از داده‌ها را داشته باشد (همان: ۱۳۰).

نتیجه‌گیری

منطق استدلال در علم و در سطوح مختلف آن، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ از این‌رو در ادبیات علمی، دو نوع روش استدلال قیاسی و استقرایی، دارای بنیان‌های نظری و تجربی انباشته شده‌ای هستند. این دو نوع استدلال به واسطه نوع هستی‌شناسی، هریک از منظر خاصی به تبیین و استدلال در رسیدن به مجهولات و سوال‌های بشری می‌پردازند. استدلال قیاسی از کلیات و نظریه‌ها به تبیین واقعیت‌های تجربی می‌پردازد ولی استدلال استقرایی، از طریق تبیین شواهد تجربی به شکل‌دهی گزاره‌های نظری می‌پردازد. این دو استدلال اگرچه در تبیین واقعیت‌ها، دستاوردهای قابل‌توجهی را برای علم به ارمغان آورده‌اند، اما برخی حوزه‌های دانشی به‌ویژه حوزه مطالعات راهبردی دارای برخی ویژگی‌های مخصوص به‌خود را دارند که تبیین آن‌ها از طریق استدلال قیاسی و استقرایی تبیینی کامل و جامع به‌نظر نمی‌رسد؛ از این‌رو به نوع دیگری از استدلال نیاز است که بتواند ماهیت مسائل و موضوعات راهبردی را در استدلال مورد توجه قرار دهد. روش استدلال استرجاعی در کنار دو روش استدلالی دیگر یعنی روش قیاسی و روش استقرایی از قابلیت خاصی در مطالعات و تحقیقات راهبردی برخوردار است؛ چراکه ماهیت موضوعات راهبردی از یک‌سو فرآیندی، لایه‌به‌لایه و تکوینی دارد و از سوی دیگر، ماهیتی پیچیده، بغرنج و پنهان دارند که در نگاه اول با پدیدارهای ظاهری قابل کشف نیستند؛ به‌همین خاطر، در روش استرجاعی، برخلاف روش قیاسی، اگرچه از یک بنیان نظری و مفروضات پیشینی شروع می‌شود، ولی صرفاً در تایید یا رد نظریه‌های پیشین توقف نمی‌کند، بلکه به خلق نظریه جدید منجر می‌شود. در روش قیاسی، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، داده‌های تجربی ممکن است نظریه را تایید یا رد کنند و حتی در این

روش، داده‌های خارج از مدل مفهومی بدون تحلیل باقی می‌مانند، ولی در روش استرجاعی، در فرایند رفت‌وبرگشت بین دادها و نظریه، افق‌های جدیدی از روابط پنهان گشوده می‌شوند که این فرآیند، تحقیق را با طرح سوال‌های جدید از ماهیت بنیادین پدیده‌ها به فراتر از نظریه‌های اولیه رهنمون می‌کند. روش استرجاعی تنها روشی است که ظرفیت لازم را برای خلق و توسعه ایده‌های جدید دارد. در پژوهش حاضر با عطف توجه به روش استدلال استرجاعی به‌عنوان مثال موضوع «پیامدهای خروج آمریکا از برجام» در مراحل شش‌گانه، این روش مورد بررسی قرار گرفت و با تبیین همه‌جانبه‌نگری این روش بر اساس بنیان‌های نظری، ابعاد و زوایای موضوع واکاوی و پیامدها تدوین گردید.

منابع و مأخذ**الف) منابع فارسی**

- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۷). «پسامدرنیسم و روش»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، سال چهاردهم، شماره ۵۵.
- رهنمایی، احمد (۱۳۸۱). غرب‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ریتزر، جورج (۱۳۸۲). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- ساندرز، پیتر (۱۳۹۱). نظریه اجتماعی و مسئله شهری، ترجمه محمود شارع‌پور، تهران: انتشارات تیسرا.
- شعاری‌نژاد، علی‌اکبر (۱۳۸۳). فلسفه آموزش و پرورش، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نوذری، حسینعلی؛ شیخ‌لر، کاظم (۱۳۸۹). «روش‌شناسی و معرفت‌شناسی در رهیافت پست‌مدرن»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره دوازدهم.
- هسه بایر، شارلن (۱۳۹۵). روش تحقیق آمیخته، ترجمه مقصود فراستی، تهران: موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.

ب) منابع انگلیسی

- Alexander, J (1996). 'Critical reflections on reflexive modernization', Theory, Culture and Society, Vol.13, No. 4, p. 133-38.
- Ayim, M (1974) 'Retroduction: the reational instinct', Transactions of the Charles S. Peirce Society, Vol.10, No. 1, p. 34-43.
- Coricelli, G and RUSTICHINI, A (2010) 'Counterfactual thinking and emotions: regret and envy learning', Philosophical Transactions of the Royal Society, Vol.365, No. p. 241-47.
- Ermark, B. (2002) Explaining Society: Critical Realism in the Social Sciences. New York: Routledge.
- Danermark, B, & et al (1997) Generalization, scientific inference and models for an explanatory social science in Berth Danermark (Eds.) Explaining Society: Critical realism in the social sciences, Abingdon, Oxon: Routledge.
- Johnson, Doyle Paul (2008). contemporary sociological theory. New York: Springer.



- Ragin, C C (1994) The Process of Social Research: Ideans and Evidence in Charles C. Ragin (Eds.) Pine Forge Press, Thousand Oaks CA.
- Roese, N., & Olson, J. (1990). Counterfactual thinking: A critical overview. In Olson, J. (Ed.), What might have been: The Social Psychology of Counterfactual Thinking, Erlbaum, Mahwah, NJ, pp. 199-232.

